

نگاهی بر حکمروایی ها، دیکتاتوری ها، نظامیگری ها و

جهانگشایی های تاریخ

بخش - ۱۱ تهیه و پژوهش (صبح)

(پژوهش و تحقیق تاریخی با استفاده از منابع و ماخذ های مختلف و با نوآوریها و تحقیقات بیشتر، امیدوارم که این پژوهش مستند تاریخی بتواند به عواقب ناگوار جنگها و جنگ افروزیها آگاهی سودمندی را به انسانهای خسته از جنگ در کشور دردمند و ویرانهء ما بدهد)

جنگ های صلیبی



می دانیم که اسلام دین توحید است و برای هیچ مسأله ای به اندازه توحید؛ یعنی خدای یگانه را پرستش کردن و غیر او را پرستش نکردن: اهمیت قائل نیست و نسبت به هیچ مسأله ای به اندازه این مسأله حساسیت ندارد. مردم قریش که در مکه بودند مشرک بودند. این بود که يك نبرد پی گیری میان پیغمبر اکرم و مردم قریش که همان قبیله رسول اکرم بود در گرفت. سیزده سال پیغمبر اکرم در مکه بودند. در تمام دوره سیزده ساله مکه به احدی اجازه جهاد و حتی دفاع نداد، تا آنجا که واقعا مسلمانان به تنگ آمدند و با اجازه آن حضرت، گروهی به حبشه مهاجرت کردند، اما سایرین ماندند و زجر کشیدند تنها در سال دوم مدینه بود که رخصت جهاد داده شد.

در دوره مکه، مسلمانان تعلیمات دیدند، با روح اسلام آشنا شدند. ثقافت اسلامی در اعماق روحشان نفوذ یافت. نتیجه این شد که پس از ورود در مدینه هر کدام يك مبلغ واقعی اسلام بودند و رسول اکرم که آنها را به اطراف و اکناف می فرستاد خوب از عهده بر می آمدند. هنگامی هم که به جهاد می رفتند می دانستند برای چه هدف و ایده ای می جنگید. به تعبیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگهای صدر اسلام ماهیت ایدئولوژیکی داشت: ((حملوا بصائرهم علی اسیافهم.)) آنها بصیرتها و درکها و آگاهی های خود را روی شمشیرهایشان حمل می کردند. یعنی می خواستند با این شمشیرها به مردم آگاهی بدهند نه چیز دیگری. از مردم چیزی نمی خواستند بگیرند، می خواستند بدهند. آنچه را همی می خواستند بدهند بصیرت و آگاهی بود. اگر می گوئیم پیامبران پیروز هستند مقصود پیروزی نظامی نیست. آری چنین شمشیرهای آبدیده و انسانهای تعلیمات یافته، بودند که توانستند رسالت خود را در زمینه اسلام انجام دهند. وقتی که تاریخ را می خوانیم و گفتگوهای این مردم را که تا چند سال پیش جز شمشیر و شتر چیزی را نمی شناختند می بینیم، از اندیشه بلند و ثقافت اسلامی اینها غرق در حیرت می شویم. (بعد از ۱۳ سال، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) آمدند مدینه و در مدینه بود که مسلمین قوت و قدرتی پیدا کردند. جنگ بدر و جنگ احد و جنگ خندق و چند جنگ کوچک دیگر میان مسلمین که در مدینه بودند با مشرکین قریش که در مکه بودند در گرفت. در جنگ بدر مسلمانها فتح خیلی بزرگی نمودند.

دین اسلام در سرزمینی نزول کرد که در آن انواع خرافات و بت پرستی ها و بدعت ها رایج بود، سرزمین حجاز با حضور بادیه نشینان اکثریت و شهرنشینان اقلیت شد. سرزمینی که در آن قبایل مختلف برای بقا یکدیگر را مورد هجوم و غارت قرار می دادند. اما این سرزمین با دعوت رسول خدا، رنگ و بویی دیگر به خود گرفت و در طول ۱۲ قرن توانست به بزرگترین امپراتوری منطقه با فرهنگی غنی، اقتصادی قدرتمند و سیاستی مستبدانه، به جز دوران پیامبر اکرم (ص) و خلفای راشدین، تبدیل شود. هر چند که کمیت و کیفیت حکومت ها در این سرزمین که نام امت را یدک می کشید، دست خوش تغییرات می شد، اما ماهیت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی آن در اکثر دوره ها همانند و بیشتر اوقات در آن پیشرفت های چشمگیری نیز دیده می شد.

دین اسلام از همان دوران خلفای راشدین در دو قرن اول خود توانست فتوحاتی را در بیزانس و بخش آسیایی آن و سایر نقاط کسب کند. از این فتوحات می توان به فتح انطاکیه در ۶۳۶ م. / ۱۵ هـ، شام ۶۴۰ م. / ۲۰ هـ، در افریقا مصر ۶۴۱ م. / ۲۱ هـ، مراکش، الجزیره و تونس ۸۰۱ م. / ۱۸۵ هـ و در اروپا به اسپانیا (۷۱۱ م. / ۹۳۰ هـ) و سیسیل (۸۳۱ م. / ۹۰۲ هـ) اشاره داشت. هرچند پس از این

فتوحات حملاتی به قسطنطنیه، پایتخت بیزانس، در زمان معاویه و هم چنین حملاتی نیز به اروپای مرکزی همچون فرانسه و ایتالیا بعد از فتح اندلس صورت گرفت، اما در کل نتیجه ای در بر نداشتند. «مارسل بوازر» در کتاب «انسان دوستی در اسلام» درباره ذهنیت مسیحیان و بیزانسی ها از لشکرکشی اعراب می نویسد: «بیزانس از ابتدا، سپاهیان عرب را به منزله نیروی شر در نظر مجسم می کرد و استیلای آنان را غضب خداوند بر مسیحیان گناهکار به شمار می آورد. مسیحیان، در این استیلا، تنبیهی خدایی یا توطئه ای یهودی را تصور کردند». فتوحات مسلمین در سرزمینهای مسیحی منافع و موقعیت اشراف، سلاطین و پاپ ها را به خطر انداخته بود و همچنین تبلیغات وسیع آنان علیه مسلمین، در تشدید و توسعه جو خصمانه توأم با بیم و تنفر آنان با مسلمان موثر بود؛ البته با توجه به شدت عقب ماندگی و اختلافات داخلی مسیحیان در اروپا و سلطه فئودالیت و ظلم اشراف، سلاطین و زعمای کلیسا بر مردم و جهل و خرافه گرایی، زمینه ورود فرهنگ و تمدن اسلامی را به اروپا فراهم کرد.

در اواخر قرن ۱۱ میلادی (۵ هجری)، طوایف مسیحی با هدف های گوناگون در حالی به سمت سوریه و فلسطین هجوم آوردند که جهان اسلام در نا بسامانی و هرج و مرج شدید سیاسی-اجتماعی به سر می برد. همچنین با توجه به ضعف و زوال خلافت بغداد و درگیری دو دولت سلجوقیان و فطمیان، به ویژه در منطقه سوریه و فلسطین و عصیان حکام بلاد به خصوص شورش اسماعیلیان، این نابسامانی و هرج و مرج، بیش از پیش افزایش یافت. اختلافات و نابسامانی های مذهبی - سیاسی مسیحیان و امپراتوری روم شرقی (بیزانس) با مسیحیان اروپای غربی و نیز مشاجرات عقیدتی شدید آنان و کلیسای یونان با روم، منجر به انفصال قطعی مسیحیت شرقی و غربی در سال ۱۰۵۴ میلادی شد؛ اما بحران های اجتماعی - اقتصادی و فساد در دستگاه کلیسا و در روابط آن با سلاطین، اشراف و فئودال ها و تجار و نیز پیشتازی ترکان سلجوقی در قلمرو بیزانس و بخش آسیایی آن و فتح انطاکیه به دست آنها (۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ میلادی) و حتی تهدید قسطنطنیه و عوامل دیگر ایجاب می کرد تا دستگاه فئودالی کلیسای روم و اشراف و فئودالها، تجار و حکام اروپایی در مجموعه ای از انگیزه ها و اهداف مذهبی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و برای خروج از این بحران ها که موجودیت امپراتوری های مسیحی نشین شرقی و غربی را به خطر انداخته بود و خلاصه برای نجات غرب و اروپا به ایجاد پیوند دوباره میان دو بخش شرقی و غربی جهان مسیحیت روی آوردند.

پاپ اوربان دوم، تقاضای امپراتوری بیزانس را برای رفع خطر ترکها مغتتم شمرد و در پیوند با اسراف و حکام و تجار اروپایی، گروه های مختلف مسیحی و متعصب اروپا را از کشورهای چون فرانسه و آلمان با فتوای جهاد با کافران یعنی مسلمانان به سمت انطاکیه و بیت المقدس سرازیر کرد.

بدین ترتیب، آنها جنگهای صلیبی طولانی دویست ساله - از اواخر قرن ۱۱ الی اواخر قرن ۱۳ میلادی - را آغاز کردند.

ویل دورانت در کتاب تاریخ تمدن به علت را برای جنگ های صلیبی را بر شمرد:

۱- پیشتازی ترکان سلجوقی؛

۲- تضعیف شدید امپراتوری بیزانس؛

۳- حس جاه طلبی شهرهای ایتالیایی که می خواستند دامنه قدرت تجاری خود را افزایش دهند. جنگ های صلیبی معجونی از مسیحیت، فنودالیسم، شوالیه گری و امپریالیسم بود.

از نظر مذهبی و اجتماعی بحران در اروپا، با خساراتی که در جنگ های صلیبی بر اروپاییان شرقی وارد شده بود، بالا گرفت و اختلافات میان مسیحیان شرقی و غربی گسترش و کلیسا در موقعیت شکننده ای قرار گرفت. ویل دورانت در جایی دیگر از کتاب تاریخ تمدن می گوید: « تمدن اسلامی عملاً نشان داده بود که از نظر آراستگی، آسایش، فرهنگ و جنگ به مراتب بر تمدن مسیحی برتری دارد. جهد بلیغ پاپ ها در راه استقرار صلح در اروپا به وسیله ایجاد هدف مشترک، بر اثر امیال ناسیونالیسم و جهادهای خود پاپ ها علیه امپراتوران بی اثر شده بود.»

یکی دیگر از آثار مهم این جنگ ها تضعیف معتقدات مذهبی مسیحیان طی قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی بود؛ اعتقاداتی که بر اساس آنها، وعده های پیروزی قطعی به مسیحیان داده شده بود. همچنین با توجه به کیفیت جنگ های صلیبی که علاوه بر نظامیان، روحانیان مسیحی و توده های مردم از اقشار مختلف به طور دسته جمعی و به شکل مهاجرت وارد سرزمین های اسلامی شده بودند و بر اثر آن برخورد و تماس ایجاد شده، زمینه بیداری اروپا و غرب، به ویژه از طریق اسپانیا و سیسیل فراهم شد.

مسیحیان پس از یک دوره طولانی ترس و وحشت از نیستی و اضمحلال در مقابل قدرت مسلمین، بر اثر تکان های شدید ناشی از فتوحات مسلمین که تا قلب اروپا نفوذ کرده بود، بر اثر جنگ های صلیبی از خواب بیدار شدند.

مونتگمری وات درباره اهمیت و تاثیر بنیادی این جنگ ها برای غرب و اروپا در کتاب «تاثیر اسلام در اروپا» می نویسد: «اهمیت بنیادی نهضت صلیبی این بود که اروپای غربی از طریق این نهضت به هویت خود پی برد. این برابری مثبت، شکست سیاسی و نظامی آنها را جبران کرد. اروپا علی رغم شکست، بنا به عوامل و علل دیگر رو به پیشرفت نهاد. از سوی دیگر مسیحیت شرقی با جنگ های صلیبی ضد هدف متعهد آنها بودند. صلیبی ها از نظر فرهنگی بعضی از جوانب جذاب حیات اسلامی را در شرق به تجربه نشستند و سعی کردند در موقع بازگشت به وطن از آنها اقتباس و تقلید کنند.» از نظر بازرگانی و صنعت نیز بر اثر این جنگ ها، مسیحیان با صنعت و بازرگانی دنیای اسلام آشنا

شدند و این امر در رشد بازرگانی و فعالیت های تجاری جوامع اروپایی تاثیر زیادی گذاشت. ویل دورانت در کتاب «تاریخ تمدن: عصر ایمان» در خصوص ورود تجار اروپایی به سرزمین های اسلامی می نویسد:

«هر جا صلیبیون رفتند، سوداگران به دنبال آنها کالاهای خود را راه انداختند، شاید هم بازرگانان راهنما و مشوق صلیبی ها بودند. شهسواران، فلسطین را از دست دادند، اما ناوهای ایتالیایی بودند که نه تنها دست مسلمانان بلکه دست امپراتوری بیزانس را نیز از مدیترانه کوتاه و سلطه خویش را بر آن دریا آشکار ساختند. ونیز، جنووا، پیزا، آمافی، ماری و بارسلون قبل از این حوادث با مسلمانان مشرق زمین، ناحیه تنگه بسفر و دریای سیاه معاملات تجاری داشتند؛ اما این داد و ستد بر اثر جنگ های صلیبی بسیار توسعه پیدا کرد.»

این امر منجر به شکل گیری نهضت پروتستانتیسم و به تعبیری «مسیحیت اسلامیزه» در اروپا شد. از نظر عینی و اجتماعی - اقتصادی، با تزلزل و فروپاشی تدریجی فئودالیسم اروپایی و رشد طبقه متوسط و بورژوازی با آن حجم عظیم مبادلات تجاری و صنعتی و اقتصادی، روند اضمحلال فئودالیسم و تکوین سرمایه داری و ترقی تجارات، صنعت و اقتصاد اروپا سریعتر و انقلاب تجاری - اقتصادی آن نزدیکتر شد و در نهایت در نقطه عطف خود به تولد غرب جدید (رنسانس) انجامید. تعدادی از نویسندگان غربی تاثیر جنگ های صلیبی در جهان اسلام را ناچیز و کم اهمیت جلوه داده اند و حتی در تحولات سیاسی و اوضاع داخلی جهان اسلام بی تاثیر دانسته اند.

از جمله، اشپولبر، جنگ های صلیبی را همچون حادثه ای فرعی در تاریخ قسمت کوچکی از تمام دنیای اسلام قلمداد کرده و معتقد است که این جنگها فقط در سوریه، فلسطین و سواحل مصر جریان داشت نه در بین النهرین و ایران و آسیای مرکزی. بنابراین تحول اوضاع سیاسی در این سرزمین ها به هیچ وجه از این واقعه متاثر نشد و سکنه این نواحی هیچ گاه نه تماسی با مسیحیان صلیبی پیدا نکردند. به علت آشفتگی سیاسی داخلی و اختلافات و قیام اسماعیلیان در جهان اسلام و به دلیل اینکه عباسیان با آن همه ضعف و سستی، مستقیماً در معرض این تهاجم نبودند و حتی ترکان سلجوقی نیز دچار آشفتگی سیاسی و درگیری با شورشیان اسماعیلی (نزاری) و فاطمیان و اتابکان و عباسیان بودند، دیگر خطری برای صلیبیان اروپایی به حساب نمی آمدند. جامعه مسلمانان در برابر تهاجم صلیبی ها در مراحل بعد چندان مقاومتی نکرد. وقوع این جنگ ها و حملات فرسایشی اروپاییان در ضعف و زوال و از هم پاشیدگی جوامع مسلمان و تشدید این ضعف و پراکندگی در جهان اسلام موثر بود.

از نظر روابط میان جهان مسیحیت و غرب با اسلام و مسلمانان، جنگ های صلیبی نقطه عطف این روابط با تغییرات کیفی منفی و آثار و عوارض پایدار و تشدید همان روابط خصمانه گذشته به شمار می رود. در واقع این جنگ ها عکس العملی بود از سوی اروپاییان در برابر مسلمانان و اسلام. پیروزی صلیبی ها در جنگ تولوز در اندلس و بعد تصرف قرطبه و اشبیله طی بیست سال عملیات خوشنت آمیز و رفتار جنایتبار با سقوط «الموحدون» به حکومت مسلمانان در اسپانیا خاتمه داد. بدین ترتیب جهان مسیحیت در مساله اسپانیا توانست اولین انتقام خود را از مسلمانان بگیرد. در اواخر قرن ۱۵ میلادی آخرین پایگاه مسلمانان، غرناطه در اسپانیا نیز سقوط کرد. از نظر دستگاه رهبری کلیسای کاتولیک روم و دولت های اروپایی، این حادثه یک پیروزی فراموش نشدنی جهان مسیحی بر اسلام قلمداد شد؛ به حدی که رویداد غرناطه را یک انتقام نا تمام و جزئی جهان مسیحی گیری از اسلام نام نهاده بودند. سقوط اسپانیا و سیسیل ضربه مهلکی را بر جهان اسلام وارد آورد. از علل و عوامل این سقوط می توان به وجود تفرقه و اختلاف داخلی طوایف و امرای مسلمین در قرطبه و سایر نقاط اندلس اشاره کرد.

با فتح پایگاه های مسلمین در اروپا، مسیحیان به منابع علمی و فرهنگی غنی از دذنیای اسلام دست یافتند که با الهام از آنها توانستند در بسیاری از علوم و فنون در طول چندین قرن پیشرفت چشمگیری را به دست آورند. اروپاییان با منابعی همچون ابوعلی سینا، غزالی و ابن رشد در طول سالهای بعدی به درجاتی از علوم رسیدند که خود مسلمانان نتوانستند به این درجات عالی برسند.

کشف آمریکا و سلطه طلبی مستعمره خواهان



هرگز آسمان و زمین بیش از این برای سکنی گزیدن نوع بشر در توافق نبوده اند. "جان اسمیت- John Smith ۱۶۰۷ اولین آمریکائیان در اوج عصر یخ، بین ۳۴۰۰۰ و ۳۰۰۰۰ سال قبل از میلاد، اکثریت آبهای زمین در قعر قاره های عظیم یخی نهفته بود. در نتیجه دریای برینگ Bering Sea صدها متر از سطح کنونی خود پایین تر بود و یک پل خشکی، بنام برینگیا (Beringia) بین

آسیا و آمریکای شمالی پدیدار شده بود. تخمین زده می شود برینجیا، در منتهی الیه خود، عرضی نزدیک به ۱۵۰۰ کیلومتر داشته است.

یک تندرا(دشتی هموار) مرطوب و بی درخت پوشیده شده از سبزه زارهای فراوان و نباتات باعث جلب حیوانات غول آسا شد که انسانهای اولیه جهت بقا به شکار آنها می پرداختند. اولین انسانهایی که پا به آمریکای شمالی گذاشتند بدون آنکه بدانند قدم به قاره ای نوین می گذاشتند. آنها رسم اجداد خود را طی هزاران سال پیش دنبال میکردند و از سواحل سیبری عبور کرده و از فراز پل خشکی گذشتند. پس از رسیدن به آلاسکا، هزاران سال دگر نیز سپری شد تا این نخستین اتباع آمریکای شمالی راه خود را به دهانه کوههای یخی عظیم جنوب باز کرده تا به نقطه ای که اکنون ایالات متحده (United States) نامیده میشود برسند. امروزه نیز شواهد زندگی نخستین و بدوی در آمریکای شمالی یافت می شود. مقدار کمی از این شواهد را میتوان بطور موثق به پیش از ۱۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مربوط ساخت؛ اخیراً یک برج دیده بانئ در شمال آلاسکا کشف شده که قدمت آن تقریباً به همان دوره میرسد. نیزه هایی نیز در نزدیکی کلاویس (Clovis) نیومکزیکو یافت شده است.

علاوه بر آن مصنوعات مشابهی نیز در برخی نقاط دیگر آمریکای شمالی و جنوبی کشف شده که دال بر این است که حیات احتمالاً در اکثر نیمکره غربی تا قبل از ۱۰۰۰۰ سال پیش از میلاد کاملاً شکل گرفته بود. آن زمان، ماموت ها شروع به انقراض کرده و بایسون (گاو میش وحشی آمریکای شمالی) منبع اصلی تغذیه و پوست خام این آمریکائی های اولیه شدند. به مرور زمان، گونه های بیشتر و بیشتری - - چه از طریق شکار بیش از حد و یا بدلائل طبیعی - - منقرض می شد. گیاهان و دانه ها بخش مهمی از خوراک روزانه آمریکائی های اولیه را تشکیل می دادند. بتدریج، گله ها و نخستین آثار کشاورزی پدیدار گشت. سرخ پوستان حدود ۸ هزار سال قبل از میلاد، در آنچه که اکنون مکزیک مرکزی خوانده میشود، پیشرو این کار شدند و شروع به کشت ذرت، کدو و لوبیا کردند. بتدریج، این مهارت ها به سوی شمال کشیده شد. تا حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد، نوع ابتدایی ذرت در دره های نیومکزیکو و آریزونا رشد یافت. سپس اولین نشانه های آبیاری پدیدار شد و تا سال ۳۰۰۰ قبل از میلاد، نخستین اثر حیات روستایی پدیدار گشت.

تا قرن اول میلادی، هوهوکوما (Hohokum) در حوالی آنچه که امروز فینیکس (Phoenix) ، آریزونا نامیده می شود، سکنی گزیده بودند. مشغله آنها ساختن تلنبارهای هرم شکل به فرم آنچه که در مکزیک یافت می شد و تاسیس سیستم های آبیاری و کانال های آب بود .

تلنبار سازان و دهکده های سرخپوستی: اولین گروه سرخ پوستان که به ساختن تلنبارهای هرم شکل در آنچه که اکنون ایالات متحده نامیده میشود پرداختند آدنانه (Adenans) بودند. این گروه حدود ۶۰۰ سال قبل از میلاد ساختن نقاط خاکی زیر زمینی و سنگر را آغاز نمودند. بعضی از این

تالبارهای باقیمانده از آن دوره به شکل پرند گان و یا مارها هستند که احتمالاً معنای مذهبی داشته ولی تا کنون کسی به آنها پی نبرده است. آدنانه‌ها (Adenans) ظاهراً جذب قبایل دیگر که هوپ و یلیانها (Hopewellians) خوانده میشوند، شده و یا به نقاط دیگر نقل مکان کردند. یکی از مهم ترین مراکز فرهنگی آنها در جنوب اوهایو (Ohio) یافت شده که آثار هزاران مورد از این تالبارها هنوز پا برجاست. هوپ و یلیان ها (Hopewellians) که بازرگانان ماهری بودند به داد و ستد کالا و اجناس گوناگون در منطقه ای که شعاع آن به صدها کیلومتر می رسید می پرداختند. تا حوالی قرن پنجم هوپ و یلیانها (Hopewellians)، نیز ناپدید شده و بتدریج راه برای تشکیل قبایل گوناگون دیگر که مرسوم به می سی سی پی ها Mississippians یا تمدن تمپل موند (Temple Mound) می باشند، گشوده شد. شهر کاهوکیا (Cahokia) که در سمت شرق سنت لوئیز (St. Louis) ایالت میسوری واقع است، به گفته ای در اوایل قرن دوازده میلادی جمعیتی قریب به بیست هزار نفر داشته است. در مرکز این شهر، تالبارخشتی عظیمی که نوک آن مسطح بود قرار داشته که ارتفاع آن سی متر و بنیاد آن سی و هفت هکتار بوده است. هشتاد تالبار دیگر نیز در همان حوالی کشف شده است. شهرهایی همچون کاهوکیا جهت تامین غذا و آذوقه خود، به شکار، دامداری، بازرگانی و کشاورزی متکی بودند. این افراد تحت تاثیر جوامع پیشرفته تر جنوبی، بشکل جوامع سلسله مراتبه ای قبیله ای در آمده که برده داری در آنها رایج و به قربانی کردن انسان می پرداختند. حدود سال ۹۰۰ میلادی، آناسازیها Anasazi، نیاکان سرخپوستان هوپی (Hopi Indians) امروزی در آنچه که امروزه ایالات متحده جنوبی خوانده می شود، شروع به ساختن دهکده های سرخپوستی خشتی و سنگی نمودند. این بناهای آپارتمان گونه عجیب ویکتا اغلب در نوک صخره ها ساخته می شد. معروف ترین آنها " قصر صخره (Mesa Verde) " در ایالت کلرادو است که حدود ۲۰۰ اتاق داشت. از بناهای دیگر، خرابه های پوئبلو بونیتو (Pueblo Bonito) در نوار مرزی رودخانه چاکو (Chaco) نیو مکزیکو است که ۸۰۰ اتاق داشت. شاید دولت مند ترین سرخ پوستان آمریکایی پیش از کلمبوس در منطقه شمال غربی پاسیفیک زندگی می کردند. حدود ۱۰۰۰ سال قبل از میلاد تهیه آذوقه و مسکن از طریق وفور ماهی و مواد خام میسر میشد. سرشاری پاتلاچ (Potlatch) این جامعه بعنوان معیاری برای زیاده روی، جشن و سرور هنوز نیز پابرجاست و نظیر آن در تاریخ آمریکای اولیه یافت نمی شود.

آمریکایی که به اولین اروپایی ها خوش آمد گفت بسیار بیشتر از یک بیابان خشک و خالی بود. امروزه اعتقاد بر این است که جمعیت نیمکره غربی حدوداً اندازه جمعیت اروپای غربی آن زمان بوده - قریب به چهل میلیون نفر. تعداد آمریکاییهای بومی ساکن در آنچه که امروزه آمریکا خوانده می شود در آغاز مستعمره سازی های اروپاییان بین ۲ تا ۱۸ میلیون تخمین زده می شود که از این

میان بیشتر تاریخ نویسان به تخمین کمتر متمایل هستند. آنچه مسلم است همانا تأثیر مخرب و جبران ناپذیر بیماری اروپا بود که از همان تماس اول با این افراد بومی، بر آنها وارد شد. بویژه مرض آبله باعث ویرانی بسیاری از قبایل شد و گمان برده می شود که علت بیشتر کاهش سریع جمعیت سرخپوستان در قرن ۱۶ میلادی این مرض بوده تا جنگ ها و زد و خوردهای گوناگون دیگر با مهاجرین اروپایی.

سنت ها و آداب و رسوم سرخ پوستان آن زمان با توجه به وسعت زمین و محیط های گوناگونی که هر یک از آنها به آن خو گرفته بودند، بشکل زیادی با یکدیگر متفاوت بود. با این حال وجوه مشترکی را نیز می توان یافت.

بیشتر قبایل بویژه در مناطق جنگلی شرق و میانه، از شکار، درو، کشت ذرت و محصولات دیگر جهت تهیه آذوقه استفاده می کردند. در بسیاری از موارد، زنان مسئول ذراعت و توزیع غذا بوده و مردان به شکار پرداخته و یا در جنگ ها شرکت می کردند. از هر جنبه ای جامعه سرخ پوستان آمریکای شمالی بسیار وابسته به زمین بود. شناخت طبیعت و عناصر آن بخش اساسی اعتقادات مذهبی آنها را تشکیل می داد. روش زندگی سرخ پوستان اساساً قبیله ای و اشتراکی بود به شکلی که بچه ها در مقایسه با آداب و رسوم اروپائی آن زمان از آزادی های بیشتری بر خوردار بودند.

با وجود اینکه برخی از قبایل آمریکای شمالی نوعی خط هیروگلیفی را جهت نوشتن بکار می بردند، ولی فرهنگ سرخ پوستان اساساً گفتاری بوده و تاکید زیادی بر تکرار مجدد افسانه ها و قصه های کهن می شد. میان قبایل و گروه های مختلف داد و ستد رایج بود و شواهد بر آن است که قبایل همسایه روابط جامع و رسمی با یکدیگر داشتند که هم بسیار دوستانه و هم خصمانه بوده است .

اولین اروپائیها: اولین اروپائی هایی که وارد آمریکای شمالی شد ند- لاقل تا آنجایی که شواهد در دسترس است- نورسها -- (Norse) اسکاندیناوییها -- بودند که از گرین لند (Greenland) بسمت غرب می رفتند. اریک سرخ (Eric The Red) حدود سال ۹۸۵ در آنجا سکنی گزید. گفته می شود که در سال ۱۰۰۱، پسر او، لیف (Leif)، کرانه ساحلی شمال شرقی که اکنون کانادا گفته می شود را کاوش کرده و لاقل یک زمستان را در آنجا بسر برده است.

با اینکه نوشته های باقیمانده از نورس ها (Norse) حاکی بر آن است که دریا نوردان وایکینگ (Viking) ساحل آتلانتیک آمریکای شمالی را تا حد باهاماس (Bahamas) کشف کرده اند، چنین ادعاهایی هنوز به اثبات نرسیده است. در سال ۱۹۶۳، خرابه های برخی از خانه های نورس (Norse) که قدمت آنها به همان زمانها می رسد در Danse-adx-Meadow در New Foundland شمالی کشف شد که خود تا حدی ادعاهای ذکر شده در کتیبه های نثرهای نورس (Norse) را به اثبات می رساند.

در سال ۱۴۹۷، درست ۵ سال پس از آنکه کریستوفر کلمبوس در جستجوی راه عبوری از سمت غرب به آسیا بود به سواحل کارائیب (Caribbean) رسید، یک دریا نورد اهل ونیز بنام جان کابوت (John Cabot) در راه انجام مأموریتی برای پادشاه انگلیس به سواحل نیوفاند لند (Newfoundland) رسید. گرچه کار او بسرعت به فراموشی سپرده شد ولی سفر کابوت (Cabot) اساسی شد بر ادعاهای انگلیس بر آمریکای شمالی. این سفر همچنین باعث گشایش راهی نوین برای صید غنی ماهی در دریاچه جورج بنکس (George Banks) شد که ماهی گیران اروپایی بویژه پرتغالی ها را مرتباً به آنجا می آورد. لمبوس گرچه سرزمین اصلی ایالات متحده را هرگز نیافت، ولی سفر او نخستین مستعمرات اسپانیایی ایالات متحده را بنیاد گذاشت. اولین این اکتشافات در ۱۵۱۳ زمانی بوقوع پیوست که گروهی از مردان تحت فرماندهی خوان پانس دی لئون (Juan Ponce de Leon) در ساحل فلوریدا نزدیکی شهر فعلی سنت آگوستین (St. Augustine) پا به خشکی گذاشتند.

اسپانیایی ها با پیروزی بر مکزیک در سال ۱۵۲۲ موقعیت خود را در نیمکره غربی مستحکم تر نمودند. این کشفیات پس از چاپ نوشته های آمریگو وِسپوچی (Amerigo Vespucci) ایتالیایی که مجموعه ای از خاطرات سفر او، بنام " دنیای جدید" بشمار می رفت، به دانش اروپائیان درباره آنچه آمریکا نامیده می شود افزود. تا سال ۱۵۲۹، نقشه های معتبر سواحل آتلانتیک از لبرادور (Labrado) تا تیرادل فیگو (Tierra del Fuego) مشخص شده بود. گرچه حدود یک قرن دیگر طول کشید تا اینکه امید کشف یک " راه عبور شمال غربی" به آسیا کاملاً به کنار گذاشته شود. در میان برجسته ترین کشفیات اولیه اسپانیایی ها، کشف همند و دسوتو (Hemando Desoto) بود. او کاشفی کهنه کار بود که در زمان کشف پرو (Peru) به همراه فرنسیسکو پیزارو (Francisco Pizarro) مسافرت می کرد. دسوتو (Desoto) پس از ترک هاوانا در سال ۱۵۳۹، به فلوریدا رسید و در جستجوی غنایم از کرانه جنوب شرقی آمریکا گرفته تا رودخانه می سی سی پی را سفر نمود.

فرانسیسکو کورونادو (Francisco Coronado) اسپانیایی دیگری بود که در سال ۱۵۴۰ از مکزیک روانه شده و در جستجوی هفت شهر افسانه ای سیبول (Cibola) به راه افتاد. سفرهای کورونادو به سر حد گراند کنیون (Grand Canyon) و کانزاس انجامید ولی در پایان با عدم یافتن طلا و غنایم دیگری که همراهانش بد نبال آن بودند، به شکست انجامید. با این وجود، همراهان کورونادو هدیه ای استثنایی برای اهالی آن منطقه بر جا گذاشتند: انبوهی از اسبهای این گروه صاحبان خود را رها کرده و باعث تغییر شکل زندگی در گریت پلینز (Great Plains) شدند. چند نسلی نگذشت که سرخ پوستان این مناطق در تربیت و پرورش اسب مهارت کافی یافته و حدود فعالیت های خود را به حد زیادی گسترش دادند. در عین حالی که اسپانیاییها از سمت جنوب به بالا در

حرکت بودند، قسمتهای شمالی آمریکای فعلی بتدریج در طول سفرهای اکتشافی مردانی چون جیووانی دا ورازانو (Giovanni da Verrazano) (کشف شد. ورازانو (Verrazanno) که یک کاشف اهل فلورانس بود از فرانسه حرکت کرده و در سال ۱۵۲۴ در سواحل کارولینای شمالی به خشکی رسید و سپس سواحل کناره آتلانتیک را رد کرده و به بندر فعلی نیویارک رسید. ده سال بعد، یک مکتشف فرانسوی بنام ژاک کارتیه (Jacques Cartier) (همچون اروپائی های پیش از خود) به امید یافتن گذرگاهی آبی به آسیا راهی سفر اکتشافی دریایی خود شد. سفرهای اکتشافی او در کناره رودخانه سنت لورنس (St. Lawrence) بنیادی بر ادعای مالکیت فرانسه بر شمال آمریکا شد که تا حوالی سال ۱۷۶۳ نیز بطول انجامید. هوگونت های (Huguenots) فرانسوی در پی سقوط اولین مستعمره خود در کبک (Quebec) در طول دهه ۱۵۴۰ حدود ۲۰ سال بعد در صدد دست یابی به کناره شمالی ایالت فلوریدا برآمدند.

اسپانیائی ها که به فرانسوی ها به چشم تهدیدی برای مسیر بازرگانی خود در کناره خلیج (Gulf) می نگریدند، تمام مستعمره را در سال ۱۵۶۵ ویران نمودند. با این حال، فرمانده نیروهای اسپانیائی، پدرو مندز (Pedro Menendez) شهری را در همان نزدیکی ها بر پا نمود - سنت آگوستین (St. Augustine). این شهر اولین محل استقرار اروپائیان در ایالات متحده کنونی محسوب می شود. غنایم سرشاری که از مستعمرات اسپانیا در مکزیک، سواحل کارائیب و پرو به اسپانیا سرازیر شد، قدرتهای اروپائی دیگر را نیز بخود جلب نمود. با مرور زمان، کشورهایی همچون بریتانیا، با قدرت دریائی خود که تا حدی حاصل هجومات موفقیت آمیز فرا نسیس دریک (Francis Drake) به کشتی های محمولاتی اسپانیا می بود، آهسته آهسته به "دنیای جدید" علاقمند گشتند.

در سال ۱۵۷۸ هامفری گیلبرت (Humphrey Gilbert) ، نویسنده رساله ای در مورد گذرگاه شمال غربی (Northwest Passage) از سوی ملکه الیزابت حق امتیاز تشکیل مستعمره " سرزمینهای وحشی و دور افتاده" را در نقاطی از "دنیای جدید" که اروپائی های دیگر هنوز بر آن ادعایی نداشتند دریافت نمود. ۵ سال طول کشید تا سفرهای او آغاز شود. پس از مفقودالاثر شدن او در دریا، برادر ناتنی او، والتر رالی (Walter Raleigh) به این مأموریت ادامه داد. در ۱۵۸۵، رالی نخستین مستعمره بریتانیا در آمریکای شمالی را در جزیره روانوک (Roanoke) در سواحل کارولینای شمالی بنا نهاد. بعدها این تلاش بی اثر ماند و تلاش مجد د آن در دو سال پیاپی به شکست انجامید. و سپس ۲۰ سال بطول انجامید تا انگلیسیها مجد داً اقدام به آن ورزیدند. این بار در سال ۱۶۰۷، مستعمره در جیمزتاون (Jamestown) بر پا شد و آمریکای شمالی وارد دوران جدیدی گشت.

مستعمره نشینان اولیه: اوایل قرن شانزدهم شاهد آغاز موج عظیم مهاجرت ها از اروپا به سمت آمریکای شمالی بود. این حرکت عظیم که بیش از ۳ قرن به طول انجامید، از یک مشت مستعمره نشین انگلیسی آغاز و به سیل میلیونها تازه وارد انجامید. تازه واردین با انگیزه های قوی، تمدن نوین را در بخش شمالی قاره پابرجا ساختند.

اولین مهاجرین انگلیسی به آمریکای کنونی مدت زیادی پس از آنکه مستعمرات اسپانیا در مکزیک، هند غربی (West Indies) و آمریکای جنوبی مستقر شده بودند، از آتلانتیک عبور کردند. همچون تمامی مسافرین اولیه به دنیای جدید، مهاجرین انگلیسی نیز در کشتی های کوچک و پر از ازدحام وارد شدند. آنها در طول سفر ۶ تا ۱۲ هفته ای خود، نحیف و لاغر شده و بسیاری نیز از بیماری جان سپردند. برخی از کشتی ها دستخوش طوفان شده و بسیاری نیز در دریا مفقود شدند. بسیاری از اروپائیان مهاجر بدلیل فشار سیاسی، در پی آزادی مذهبی، و یا موقعیتهای بهتر که همگی آنها در کشورشان ممنوع و یا محدود بود خانه و کاشانه خود را در وطن رها می کردند. بین سالهای ۱۶۲۰ و ۱۶۳۵، فشار اقتصادی عظیمی بر انگلستان مستولی شد. افراد زیادی بیکار گشتند. حتی افراد ماهر نیز به سختی نان روزانه خود را بدست می آورند. محصول کم نیز به این نابسامانی افزود. به علاوه، انقلاب صنعتی نوپای پارچه بافی را به ارمغان آورده بود که خود نیاز به تهیه هر چه بیشتر پشم و نخ داشت تا بتواند چرخهای این صنعت را بچرخاند. صاحبان زمین، مزارع را بسته و روستا نشینان را اخراج کرده تا به ترویج و پرورش گوسفند بپردازند. گسترش مستعمراتی روزنه ای بود برای این جمعیت انبوه از روستا نشینان جابجا شده.

اولین نگاه مستعمره نشینان به این سرزمین نوین چیزی غیر از یک دور نمای پر از درختان انبوه نبود. مهاجرین به احتمال زیاد بدون کمک سرخ پوستان مهمان نواز هرگز جان سالم به در نمی بردند. این سرخپوستان به آنها طریق کشت و رشد گیاهان بومی از قبیل کدو، کدو تنبل، لوبیا و ذرت را یاد دادند. بعلاوه، جنگل های وسیع و دست نخورده ساحل شرقی به امتداد ۲۱۰۰ کیلومتر نیز منبع سرشار هیزم بشمار میرفت. آنها همچنین مواد خام بیشماری را که بمصرف خانه سازی، اثاثیه، کشتی و کالاهای سود ده برای صادرات بکار میرفت در اختیارشان قرار دادند.

گرچه این قاره جدید از برکات طبیعی سرشار بود ولی داد و ستد با قاره اروپا تا حد زیادی برای مستعمره نشینان بویژه برای اقلامی که قادر به تولید آن نبودند حیاتی بود. سواحل کشور خوبی به استفاده این مهاجرین رسیدند و سراسر این سواحل راه های ورود آبی و بندرگاههای فراوان در اختیار آنها گذاشت. تنها دو منطقه، کارولینای شمالی و نیوجرسی جنوبی، فاقد اسکله برای کشتی های اقیانوس پیما بودند.

رودخانه های عظیمی چون - کنبک (Kennebec)، هودسون (Hudson)، دلاور (Delaware)، ساسکوانا (Sasquehanna)، پوتوماک (Potomac) و بسیاری دیگر - خشکی های بین سواحل و همچنین کوههای آپالچی (Appalachian) را به دریا متصل مینمودند. تنها یک رودخانه، سنت لورنس (St. Lawrence) که تحت سلطه فرانسویان در کانادا بود، آب را به گریتهای لیکز (Great lakes) و بسوی مرکز قاره سرازیر می ساخت. جنگل های انبوه و نیز مقاومت بعضی از قبایل سرخ پوست و همچنین حائل دشوار کوههای آپالچی (Appalachian) باعث عدم نقل و انتقال افراد به ماورای سواحل شد. تنها صیادان و برخی از بازرگانان به این مناطق وحشی می رفتند. برای چند صد سال اول، مستعمره نشینان، مقر خود را در جوار مرزهای آبی بر پا ساختند. دلایل سیاسی تاثیر زیادی بر مهاجرت افراد به آمریکا داشت. در دهه ۱۶۳۰، قانون اختیاری چارلز اول (Charles I) انگیزه بزرگی به مهاجرین داد تا به سوی دنیای جدید حرکت کنند. شورش های بعدی و پیروزی مخالفین چارلز تحت رهبری آلیور کروم ول (Oliver Cromwell) در دهه ۱۶۴۰ باعث فرار بسیاری از کوالیرها-اسب سواران مسلح - (مردان پادشاه) به سمت ویرجینیا شد. در مناطق آلمانی زبان اروپا در اواخر قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸، خط مشی های استبدادی برخی پرنس ها -- بویژه در مورد مذهب -- و همچنین خرابی هایی که بدنبال جنگ های گوناگون پدید آمده بود، به مهاجرت افراد به آمریکا افزود. آمدن مستعمره نشینان در قرن ۱۷ مستلزم برنامه ریزی و مدیریت دقیق، هزینه و ریسک فراوان بود. مستعمره نشینان می بایست حدود ۵۰۰۰ کیلومتر را در دریا طی می کردند و در این مدت نیاز به لوازم آشپزخانه، لباس، دانه های گوناگون، حیوانات اهلی، ابزار آلات، مواد ساختمانی، تسلیحات و مهمات داشتند. برخلاف سیاست های مستعمره سازی کشورها و دوره های دیگر، مهاجرت از انگلیس مستقیماً تحت سرپرستی و اداره دولت وقت نبود بلکه توسط گروه های مختلف مردم بود که تنها انگیزه شان منفعت بود.

جیمز تاون (JAMESTOWN)

نخستین مستعمره انگلیس در آمریکا، جیمز تاون (Jamestown) بود. بر اساس منشور صادر شده از سوی پادشاه جیمز اول (King James I) (به کمپانی ویرجینیا (یا لندن Virginia or London) Company)، قریب ۱۰۰ مرد در سال ۱۶۰۷ به سوی خلیج چسپیک (Chesapeake Bay) اعزام شدند. این افراد به عزم اجتناب از رویارویی با اسپانیایی ها، بر آن شدند که محلی حدود ۹۰ کیلومتری رودخانه جیمز (James) دور از خلیج را برای خود برگزینند. این گروه از افراد، که متشکل از شهر وندان و مکتشفینی می شدند که بیشتر به یافتن طلا علاقه داشتند تا مزرعه داری، هیچ گونه آمادگی و تجهیزات لازم جهت زندگی در این مناطق را نداشتند. در میان آنها، کاپیتان جان اسمیت (John Smith) بعنوان شخصیتی برجسته سربلند کرد. علیرغم زود خورد، گرسنگی و

قحطی و حملات گوناگون سرخ پوستان، توانایی او در تحمیل انضباط بر خدمه خود باعث انسجام این مستعمره کوچک در اولین سال خود شد. در ۱۶۰۹ اسمیت به انگلستان باز گشت و در غیاب او، مستعمره به هرج و مرج و بی قانونی تنزل کرد. در طی زمستان ۱۶۱۰-۱۶۰۹، اکثریت مستعمره نشینان در اثر بیماری از پا در آمدند. تا ماه مه ۱۶۱۰ فقط ۶۰ نفر از ۳۰۰ مستعمره نشینان اصلی هنوز زنده بودند. در همان سال، شهر هنریکو (Henrico) یا ریچموند (Richmond) کنونی کمی بالاتر از رود خانه جیمز (James) تاسیس شد.

مدتی نگذشت که گسترش و توسعه آن منطقه باعث دگرگونی اقتصاد ویرجینیا گشت. در سال ۱۶۱۲، جان رولف (John Rolfe) شروع به کشت مخلوطی از تخم تنباکو وارد شده از هند غربی و گیاهان بومی نمود و محصول این کشت بسیار مورد علاقه اروپائیان قرار گرفت. اولین محموله این محصول در سال ۱۶۱۴ به لندن رسید و در عرض ده سال بعنوان منبع اصلی در آمد ایالت ویرجینیا در آمد. این موفقیت به سرعت بدست نیامد و میزان مرگ و میر ناشی از بیماری های گوناگون و حمله سرخ پوستان به طرز فوق العاده ای بالا بود. بین سال های ۱۶۰۷ و ۱۶۲۴، حدود ۱۴۰۰۰ نفر به مستعمره کوچ کردند در حالیکه در سال ۱۶۲۴ فقط ۱۱۳۲ نفر از آنان هنوز در آنجا زندگی میکردند. بر طبق حکم صادره از دربار سلطنتی، پادشاه در آن سال، کمپانی ویرجینیا Virginia (Company) را منحل و آنرا یک مستعمره پادشاهی نامید.

ماساچوست (MASSACHUSETTS)

در طی آشوبهای مذهبی قرن ۱۶، گروهی از زنان و مردان که خود را پیورتن ((Puritans می نامیدند بر آن شدند که کلیسای سازمان داده شده بریتانیا (Established Church of England) را از درون اصلاح و باز سازی کنند. در اصل تقاضای آنها این بود که رسوم پرستشی و اعتقادی بسیار ساده تر پروتستانی می بایست جایگزین آداب و رسوم و تشریفات مذهبی و سازماندهی منسوب به تشکیلات کاتولیکی روم شود. اعتقادات بنیادی و اصلاح گونه آنها، از طریق تخریب وحدت کلیسا تهدیدی بر از هم گسیختگی مردم و همچنین تحلیل اقتدار خاندان سلطنتی شد.

در سال ۱۶۰۷، گروه کوچکی از تجزیه طلبان -- (Separatist) فرقه متعصبی از پیورتن ها که اعتقاد بر این داشتند که کلیسای سازمان داده شده هرگز اصلاح پذیر نیست -- از شهر لایدن (Leyden) هلند، جایی که هلندی ها به آنها پناه داده بودند، خارج شدند. با این وجود هلندی های کالوین گرا (Calvinist) به آنها فقط کارهای سطح پائین و با در آمد کم محول می کردند، بسیاری از افراد این فرقه که از این وضعیت تبعیض نژادی ناراضی بودند کم کم تصمیم گرفتند تا بسوی دنیای جدید مهاجرت کنند.

در سال ۱۶۲۰، گروهی از پیورتن های اهل لاپدن یک امتیاز زمین از کمپانی ویرجینیا (Virginia Company) کسب کرده و بدین شکل ۱۰۱ زن، مرد و بچه بر عرصه کشتی می فلاور (Mayflower) عازم ویرجینیا شدند. در طول راه، در اثر یک طوفان، مسیر آنها به سوی شمال سوق داده شد و در ایالت نیوانگلند در کیپ کاد (Cape Cod)) به خشکی رسیدند. این افراد با اعتقاد به اینکه در خارج حوزه قضائی و قلمرو هر دولت تثبیت شده ای قرار دارند، در میان خود عهد نامه ای را به اجرا گذاشتند که بر طبق آن از " قوانین مساوات و عادلانه ای" که توسط رهبران منتخب خودشان نوشته شده بود اطاعت کنند. این عهد نامه به پیمان می فلاور (Mayflower) شهرت دارد.

در دسامبر همان سال، می فلاور به بندر پلیموت (Plymouth) رسید و مهاجرین در طول فصل زمستان به ساختن مسکن برای خود پرداختند. نزدیک نیمی از مهاجرین در اثر محیط و بیماری های گوناگون جان سپردند ولی سرخ پوستان وامپانوگ (Wampanoag) مجاور با ارائه اطلاعات مفیدی همچون تعلیم کشت ذرت به بقای آنها کمک نمودند. تا پاییز سال بعد، مهاجرین مقدار زیادی از ذرت جمع آوری کرده و داد و ستد خود را که بر اساس چرم و الوار بود آغاز نمودند. در سال ۱۶۳۰ موج تازه ای از مهاجرین پس از دریافت امتیاز تاسیس یک مستعمره جدید از کینگ چارلز اول به سواحل بندر ماساچوست رسیدند. بسیاری از آنها پیورتن ها بودند که آداب و رسوم مذهبی شان تا حد زیادی در انگلیس ممنوع اعلام شده بود. سرپرست آنها، جان وینتروپ (John Winthrop)، اعلام تاسیس " شهری در بالای تپه" در دنیای جدید نمود. منظور اواز این اعلام این بود که پیورتن ها قادر خواهند بود که در این منطقه آزادانه به آداب و رسوم مذهبی خود بپردازند.

مستعمره خلیج ماساچوست نقش مهمی را در توسعه تمامی منطقه نیوانگلند ایفا نمود و این تا حدی به علت آن بود که وینتروپ و همراهان پیورتن اوتوانسته بودند این امتیاز را با خود همراه آورند. از این رو اختیار اداره و دولت این مستعمره در ماساچوست قرار داشت و نه در بریتانیا. بر طبق برخی از تبصره های این امتیاز، قدرت تحت اختیار یک دادگاه عمومی (General Court) بود که از "آزادگان" تشکیل می شد و لازم بود از اعضای کلیسای پیورتن باشند. این امر تضمین می نمود که پیورتن ها یگانه شاخه پر نفوذ سیاسی، مذهبی مستعمره می باشند. دادگاه عمومی، فرماندار را انتخاب مینمود. وینتروپ برای اکثریت دوران نسل بعد، این پست را بعهده داشت.

عقاید سخت و مقرراتی پیورتن ها خوشایند همگان نبود. یکی از نخستین کسانی که آشکارا نفوذ و اقتدار دادگاه عمومی را زیر سؤال برد، کشیش جوانی بود بنام راجر ویلیامز (Roger Williams)، که با ضبط زمین های سرخپوستان و مناسبات آن با کلیسای بریتانیا مخالفت داشت. او پس از اخراج از خلیج ماساچوست، زمینی را در سال ۱۶۳۶ از سرخ پوستان ناراگانست (Narragansett) خرید که امروزه همان پروویدنس (Providence) رود آیلند (Rhode Island) می باشد. در آنجا، او

نخستین مستعمره آمریکا را بنا نهاد که در آن جدایی کامل کلیسا و سیاست، و همچنین آزادی مذهب اجرا می شد. بدعت گذارانی همچون ویلیامز تنها کسانی نبودند که ماساچوست را ترک کردند. پیوریتن های ارتد کس نیز که بد نبال زمین های بهتر و موقعیت های مناسب تری بودند نیز کم کم عزم به ترک ماساچوست نمودند. خبر حاصل خیزی و تازگی دره رود خانه کننتیکات (Connecticut River Valley)، برای مثال، توجه بسیاری از کشاورزانی را که با زمینهای غیر حاصل خیز کنونی مشکل داشتند جلب نمود. تا اوایل دهه ۱۶۳۰، بسیاری از افراد، خطر حمله سرخ پوستان را به جان خریده تا به خاکهای حاصل خیز و زمین های مستعد تری دست یابند. این جوامع نوین، اغلب عضویت در کلیسا را بعنوان شرط لازم رأی منسوخ نموده و راه را برای قبول جوامع و افراد دیگر باز نمودند. در همان زمان، مهاجران بیشتری که به دنبال زمین و آزادی بودند بسوی دنیای جدید سرازیر شدند و محل های دیگری در سواحل نیو همپشایر (New Hampshire) و مین (Maine) ساخته شد.

هالند تازه (NEW NETHERLAND) و مریلند (MARYLAND)

در سال ۱۶۰۹ هنری هودسون (Henry Hudson)، تحت استخدام شرکت هند شرقی هلند (Dutch East India Company) شروع به اکتشاف منطقه ای نمود که شامل شهر نیویورک امروزی و رودخانه ای به اسم خود او می شد. اکتشاف او تا نقطه ای در شمال آلبانی نیویارک را در بر میگرفت. سفرهای اکتشافی بعدی هلندی ها اساس ادعا های هلندیها بود. اولین علاقه هالندی ها، همچون فرانسوی ها در شمال، تجارت پوست بود. از این رو، هالندی ها مناسبات نزدیکی را با ۵ طایفه ایروکیز (Iroquois) که کلید ورود به قاره اصلی که پوست از آن وارد می شد را داشتند، برقرار نمودند. در سال ۱۶۱۷، هلندی های مهاجر، برجی را در سر حد رودخانه های هودسون و موهاک (Mohawk) ساختند که همان آلبانی امروز بشمار می رود.

سکنی گزینی در جزیره مانهاتان (Manhattan) در اوایل دهه ۱۶۲۰ آغاز شد. در سال ۱۶۲۴ این جزیره از سرخ پوستان محلی به قیمت ۲۴ دالر خریداری شد و فوراً نام نیو آمستردام (New Amsterdam) بر آن گذاشته شد.

هالندی ها جهت جذب هر چه بیشتر مهاجرین به منطقه هودسون یک سیستم فنودالی اشرافی بنام سیستم پترون یا "تشویق (Patroon)" را براه انداختند. اولین سری از این املاک عظیم در سال ۱۶۳۰ در کرانه رودخانه هودسون گشایش یافت. بر طبق این سیستم، به هر سهام دار یا پترون، که قادر به آوردن ۵۰ نفر بالغ به ملک خود در طی ۴ سال می شد، ۲۵ کیلومتر زمین کنار رودخانه داده شد. این زمین ها به صاحب ملک اجازه کامل جهت ماهی گیری، شکار و همچنین قلمرو دادرسی و مدنی در حوزه خود را می داد. در عوض، او می بایست حیوانات اهلی، ابزار و مسکونات را فراهم می

ساخت. مستاجرین به صاحب ملک اجازه می دادند و همچنین حق اختیارنخست در برداشت محصول اضافی از آن صاحب ملک می بود. سه سال بعد کمی بطرف جنوب، یک شرکت داد و ستد سوئدی که با هلندی ها کار می کرد شروع به تأسیس نخستین قرارگاه در کناره رودخانه دلاور (Delaware) نمود. نیو سوییدن (New Sweden) بتدریج در اثر فقدان منابع لازم جهت تثبیت خود، جذب هلند تازه (New Netherland) شده و بعد ها جذب پنسیلوانیا و دلاور (Delaware) شد.

در سال ۱۶۳۲ خانواده کالورت (Calvert) موفق با اخذ امتیاز زمینی در نوار شمالی رودخانه پوتوماک (Potomac) از سوی کینگ چارلز اول (King Charles I) شد که همان مریلند (Maryland) امروزی است. از آنجائی که در اجازه نامه سخنی از ممنوعیت تأسیس کلیساهای غیر پروتستان برده نشده بود، این خانواده شروع به تشویق کاتولیک ها برای استقرار در آن منطقه شدند. اولین شهر ایالت مریلند بنام سنت مری (St. Mary) در سال ۱۶۳۴ نزدیک منطقه ای که رودخانه پوتوماک به خلیج چسپیک (Chesapeake Bay) می ریزد تأسیس شد.

کالورت ها (Calvert) در حینی که مشغول تأسیس مقری برای کاتولیک های وقت که مواجه باذیت و آزار دائمی انگلستان انگلیکی - (Anglican England) وابستگان به کلیسای انگلیس -- بود ند، علاقه به تشکیل املاک سود ده نیز داشتند. از این رو جهت دوری از درگیری با دولت انگلستان، آنها پروتستان ها را نیز تشویق به مهاجرت می نمودند. امتیاز سلطنتی اعطا شده به خانواده کالورت مخلوطی از عناصر فئودالی و مدرن را دارا بود. از یک سو، آنها اقتدار تشکیل املاک ارباب منشی را داشته و از سوی دیگر قادر بودند که فقط قانونهایی را که مورد رضایت آزادگان (صاحب ملکان) است را به تصویب برسانند. این افراد بزودی به این امر پی بردند که جهت جذب مهاجرین بیشتر -- جهت کسب سود از متعلقاتشان -- نیاز بر این است که آنها به افراد، مزرعه ارائه کنند و نه فقط جای سکونت در ملک ارباب. در نتیجه، تعداد مزارع مستقل افزایش یافت و صاحبان آنها تقاضای ارائه نظر در امورات مستعمره را کردند. اولین پارلمان مریلند در سال ۱۶۳۵ تشکیل شد.

مناسبات مهاجرین - سرخ پوستان (COLONIAL - INDIANS)

تا سال ۱۶۴۰، انگلیسی ها مستعمرات ثابتی را در کناره نیو انگلند (New England) و خلیج چسپیک بر قرار ساخته بودند. بین این دو منطقه، سوئدی ها و هلندی ها قرار داشتند. به سمت غرب، آمریکائیان اولیه یعنی سرخ پوستان بودند. قبایل شرقی، گاهی دوست و گاهی دشمن، دیگر نسبت به اروپائیان غریبه نبودند. گرچه آمریکائیان بومی از دسترسی به تکنولوژی جدید و داد و ستد بهره برداری کردند ولی بیماری و قحطی زمین که مستعمره نشینان اولیه به همراه آوردند، مشکلاتی جدی بر نحوه زندگی تثبیت شده سرخ پوستان وارد آورد.

در شروع، داد و ستد با مستعمره نشینان اروپائی پرفایده بود: چاقو، تیر، اسلحه های گوناگون، وسایل پخت و پز، قلاب ماهی گیری و یک سری چیزهای دیگر. سرخ پوستان اولیه ای که این داد و ستد را براه انداختند برتری ویژه ای بر رقبای خود داشتند. در طی قرن ۱۷ در پاسخ به نیازهای اروپائیان، قبایلی همچون ایروکیز توجه بیشتری به پوست و تجارت های شبیه آن نمودند. پوست خز و چرم خام برای این قبایل وسیله ای شد تا بتوانند از آن طریق کالا های مستعمراتی را تا اوایل قرن ۱۸ تهیه نمایند. مناسبات اولیه مستعمره نشینان و سرخ پوستان، مخلوطی از همکاری و کشمکش بود. از یک سو، مناسبات یکتایی بود که در طول نیمه اول قرن بوجود آمدن پنسیلوانیا در میان آنها حکمفرما بود. از سوی دیگر، یک سری شکست ها، زد و خوردها و جنگ های طولانی در میان آنها رخ داد که تقریباً بطور یکنواخت به شکست سرخ پوستان و در نتیجه به از دست دادن زمین های آنها منجر شد. اولین شورش مهم سرخ پوستان در سال ۱۶۲۲ در ایالت ویرجینیا بوقوع پیوست در آن ۳۴۷ سفید پوست کشته شدند که در میان آنها میسیونرهای بودند که اخیراً به جیمز تاون آمده بودند. جنگ پکو (tPequo) در سال ۱۶۳۷ وقتی که قبیله های محلی سعی در جلوگیری از تشکیل منطقه رودخانه کاننیکات داشتند، بوقوع پیوست.

در سال ۱۶۷۵، فیلیپ، پسر رئیس قبیله ای که اولین پیمان صلح را در سال ۱۶۲۱ با مهاجرین بسته بود بر آن شد تا قبایل نیوانگند جنوبی را بر علیه تجاوز بیشتر اروپائیان به سرزمین های آنها متحد سازد. در این تاخت و تاز، فیلیپ جان خود را از دست داد و بسیاری از سرخ پوستان به بردگی رفتند. حدود ۵ سال بعد تقریباً ۵۰۰۰ کیلومتر بسمت غرب، سرخ پوستان پوئبلو (Pueblo)، بر علیه میسیونرهای اسپانیائی در منطقه ای نزدیک تاو (Taos) در نیو مکزیکو بپا خاستند. بمدت ۱۲ سال پس از آن واقعه، سرخ پوستان کنترل سرزمین های خود را دوباره بدست آوردند تا اینکه مجدداً اسپانیائی ها آن را پس گرفتند. ۶۰ سال بعد، سرخ پوستان مجدداً شورش کرده و سرخ پوستان پیم (Pima) با اسپانیائی ها در منطقه ای که آریزونای کنونی است در افتادند.

رخنه پیوسته مهاجرین بسوی مناطق مستعمره ای شرقی، زندگی سرخ پوستان را مختل می نمود. هرچه جانوران بیشتری شکار می شدند، قبایل مواجه با انتخاب مشکل گرسنه ماندن، جنگیدن و یا مواجهه با قبایل مجاور غربی می شدند. ایروکیز (Iroquois) ها که در مناطق پائینی دریاچه اونتاریو (Lake Ontario) و اری (Erie) در نیویورک شمالی و پنسیلوانیا سکنی گزیده بودند در جلوگیری از پیشرفت اروپائیان موفق تر بودند. در سال ۱۵۷۰، ۵ قبیله به اتفاق یکدیگر دموکراتیک ترین قوم و سیستم حکومتی زمان خود را بنام هو-د-نو-سا-نی (Ho-De-No-Sau-Nee) یا لیگ ایروکیز هارا تشکیل دادند. این لیگ توسط شورایی متشکل از ۵ نماینده از هر یک از ۵ قبیله اداره می شد. این شورا به اموری که در میان تمامی قبایل مشترک بود رسیدگی می کرد ولی در مورد

اینکه قبایل چگونه امور روزانه خود را با آزادی و مساوات اداره می کردند، دخالت و قدرتی نداشت. هیچ قبیله ای به تنهایی اجازه آغاز جنگ را نداشت. شورا در مورد جرائمی چون قتل، قوانین لازمه را به تصویب می رساند.

لیگ در قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی به قدرتی بزرگ تبدیل شد. داد و ستد بزرگ پوست با بریتانیا داشته و در کنار آن در جنگ برای تسلط و غلبه آمریکا بر علیه فرانسه بین سالهای ۱۷۵۴ و ۱۷۶۳ ایستاد. بریتانیای کبیر احتمالاً بدون پشتیبانی لیگ قادر به پیروزی در جنگ نبود. لیگ تا زمان انقلاب آمریکا در قدرت ماند. ولی از آن پس، برای اولین بار، شورا قادر به اتخاذ یک تصمیم متفق در مورد اینکه کدام طرف را بگیرد نشد. قبایل عضو شورا برای خود تصمیم گیری کردند و برخی با انگلیسی ها جنگیده، برخی با مستعمره گران و برخی دیگر بی طرف ماندند. در نتیجه، همه بر علیه ایروکیز ها جنگیدند. شکست های آنها عظیم بود بشکلی که لیگ هرگز نتوانست از این وقایع دوباره سازی و احیا شود.

مستعمرات انگلیس

منازعات داخلی و مذهبی در انگلیس در اواسط قرن ۱۷ میلادی مهاجرت را محدود ساخت و از اینرو توجه کشور ما در به مستعمرات آمریکائی تازه پرورده اش کاهش یافت. مستعمرات خلیج ماساچوست، پلیموت، کانکتیکات (Connecticut) و نیو هیون (New Haven) ، در جهت تهیه تاسیسات دفاعی منطقه که انگلیس از آنها سر باز زده بود، در سال ۱۶۴۳ کنفدراسیون نیو انگلند (New England) را تشکیل دادند. این نخستین کوشش مستعمره گران اروپائی در اتحاد منطقه ای شان بشمار میرفت. تاریخ اولیه مهاجرین انگلیسی تا حد زیادی با ستیزه جوئی -- مذهبی و سیاسی -- ادغام بود. وقتی که گروههای مختلف در صدد دستیابی به قدرت و مقام در بین خود و همسایه- هایشان برخاستند. بویژه مریلند، متحمل رقابتهای مذهبی تلخی که انگلیس را در طی دوره اولیور کرامول (Oliver Cromwell) رنجاند شد. یکی از حوادث این دوره الغای قانون رواداری (Toleration Act) بود که در سالهای دهه ۱۶۵۰ لغو شد ولی بزودی مجدداً بر قرار شد و در آن آزادی های مذهبی نیز تضمین گشت.

در سال ۱۶۷۵، شورش بیکن (Bacon) ، اولین شورش سراسری مهم بر علیه اختیارات سلطنتی بریتانیا بر مستعمرات در اقصی نقاط مناطق تحت مستعمره آغاز شد. اولین جرعه این شورش، زد و خورد بین مرزنشینان ویرجینیا و سرخ پوستان ساسکوهانک (Susquehannock) بود ولی دیری نپائید که اختلاف ریشه گرفت و کشاورزان بر علیه ثروت و برتری کشت کاران بزرگ منطقه و فرماندار ایالت ویرجینیا، ویلیام برکلی (William Berkeley) برخاستند. زارعین کوچکتر به نارضایتی از قیمت های پائین تنباکو و شرایط سخت زندگی دور ناتانیل بیکن (Nathaniel

(Bacon)، که یک تازه وارد از انگلیس بود احاطه کرد. بر کلی از دادن اجازه اختیار به بیکن مبنی بر اداره کردن تهاجمات سرخ پوستان امتناع ورزید، ولی با انتخابات جدید مجلس برگس (House of Burgesses)، که از سال ۱۶۶۱ عوض نشده بود موافقت نمود.

بیکن با تخطی از دستورات بر کلی، بر علیه قبیله صلح جوی اوکانچی (Ocaneechee) دست به حمله زد و تقریباً تمامی قبیله را از بین برد. در بازگشت به جیمزتاون در سپتامبر سال ۱۶۷۶ شهر را سوزاند و بر کلی را مجبور به فرار از شهر نمود. کنترل بیشتر ایالت تحت نظریکن قرار گرفت. پیروزی او مدت کوتاهی بیشتر بطول نینجامید و ماه بعد در اثر یک تب در گذشت. شورش بدون بیکن، حیات خود را از دست داد و فرو کشید. بر کلی حاکمیت خود را مجدداً تثبیت نمود و ۲۳ نفر از پیروان بیکن را بدار آویخت. با استقرار حکومت کینگ چارلز دوم در سال ۱۶۶۰، بریتانیا مجدداً توجه خود را به آمریکای شمالی دوخت. در طی مدتی کوتاه، نخستین قرارگاه‌های اروپائی در کارولینا برپا شد. هلندی‌ها از هلند تازه (New Netherland) رانده شدند. مستعمره‌های تازه‌ای در نیویورک، نیو جرسی، دلاور و پنسیلوانیا تشکیل شد. مستعمرات هلند، بطور کلی، توسط فرمانداران مستبد منتخب شده در اروپا اداره می‌شد و در طول سالها، جمعیت محلی نسبت به آنها کاملاً بیگانه می‌شدند. در نتیجه، وقتی که مستعمره نشینان انگلیسی شروع به تخطی و تجاوز به سرزمین‌های هلندیها در لانگ آیلند (Long Island) و مانهاتان (Manhattan) نمودند، فرماندار غیر مردمی قادر به تجدید قوای مردم برای دفاع از خودشان نشد. نیوناترلند در سال ۱۶۶۴ سقوط کرد. با این وجود مفاد کاپیتولاسیون یا تسلیم چندان قوی نبود: مهاجرین هلندی می‌توانستند که املاک خود را نگه داشته و به شکل دلخواهشان مراسم مذهبی خود را انجام دهند.

در اوایل دهه ۱۶۵۰، منطقه ایبل مارل ساند (Ablemarle Sound) که نزدیک سواحل کارولینای شمالی فعلی بود توسط مستعمره نشینانی که از ویرجینیا به سمت پایین سرازیر شده بودند پر شد. اولین فرماندار منتسب در سال ۱۶۶۴ گمارده شد. اولین شهر ایبل مارل ساند، که حتی امروز نیز دور افتاده بشمار میرود، پس از ورود گروه هوگونت‌های فرانسوی در ۱۷۰۴ تأسیس یافت. در سال ۱۶۷۰، اولین مهاجرین که، از نیو انگلند (New England) و جزایر بارابادوس کارائیب به سمت چارلستون (Charleston) کنونی، در کارولینای جنوبی سرازیر شدند. سیستم دولتی پیچیده‌ای که فیلسوف نامی بریتانیائی جان لاک (John Locke) در آن سهم داشت برای این مستعمره جدید وضع شد. یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های این سیستم، کوشش شکست خورده در جهت تشکیل یک نظام اصیل وراثتی بود. و یکی از کم‌جذاب‌ترین جنبه‌های مستعمره همانا داد و ستد اولیه برده‌های سرخ پوست بود. گرچه بامرور زمان تجارت چوب، برنج، ونیل به مستعمره یک ارزش اقتصادی با ارزش تری را اعطا نمود.

خلیج ماساچوست تنها مستعمره ای نبود که با شور و هیجان مذهبی همراه بود. در سال ۱۶۸۱، ویلیام پن (William Penn)، یک کویکر (Quaker) ثروتمند و دوست چارلز دوم، زمین های بزرگی را در کنار غرب رودخانه دلآور (Delaware)، که بعدها پنسیلوانیا (Pennsylvania) نامیده شد بدست آورد. پن در جهت کمک به پر کردن آن از سکنه، شروع به پذیرفتن و جمع آوری مخالفین مذهبی از انگلیس و بقیه جاها - کویکرها، اعضای فرقه مسیحی منونیت (Mennonites)، آمیش ها (Amish)، موراوین (Moravians) و بابتیست ها (Baptists) کرد.

پس از آنکه پن یک سال بعد از آن وارد مستعمرات شد، مستعمره نشینان هلندی، سوئدی و انگلیسی ها در کناره رودخانه دلآور (Delaware) سکنی گزیده بودند و در همان جا بود که او شهر فیلا دلفیا (Philadelphia)، که معنای "شهر محبت برادرانه" را دارد بنیاد نهاد.

پن همگام با اعتقادات خود، فریفته یک احساس مساواتی که در هیچیک از مستعمرات آمریکائی وقت یافت نمی شد، گردید. مدت مدیدی پیش از آنکه زنان در نقاط دیگر آمریکا حقی داشته باشند، این حقوق را در پنسیلوانیا دارا بودند. پن و همکارانش مخصوصاً توجه عمیقی به مناسبات مستعمره با سرخ پوستان دلآور (Delaware) داشتند تا از این طریق در آنها این اعتماد را ایجاد کنند که هزینه هر زمینی را که اروپائیان در آن سکنی گزیده اند، به آنها پرداخت خواهد شد.

جورجیا (Georgia) بعنوان آخرین مستعمره از میان ۱۳ مستعمره در سال ۱۷۳۲ تشکیل شد. این منطقه، گرچه در حوزه مرزهای فلوریدای اسپانیا قرار نداشت ولی بسیاربدان نزدیک بود و بعنوان سپری در مقابل تهاجمات اسپانیا بشمار می رفت. ولی در عین حال یک کمیت بسیار واحدی نیز داشت: فردی که باعث استحکام منطقه شده بود، ژنرال جیمز اوگل تورپ (James Oglethorpe) بود، اصلاح طلبی که از قصد، پناهگاهی برای فقیران و زندانیان سابق ساخته بود تا برای آنها موقعیت های نوینی ایجاد کند.

مهاجرین، بردگان و خادمین

مردان و زنان با اندک علاقه ای به زندگی در دنیای نوین اغلب برای کوچ کردن به دنیای جدید از طریق تشویقات زبردستانه و ماهرانه مروجین وادار به این کار می شدند. برای مثال ویلیام پن موقعیتهایی را که انتظار تازه واردین به مستعمره پنسیلوانیا را می کشید در برابرشان قرار داد. قضاوت و مقامات زندان ها به مجرمین این شانس را می دادند تا عوض اینکه مدت زندانی خود را در زندان سپری کنند به مستقلا تی چون جورجیا مهاجرت کنند.

ولی تعداد کمی از مهاجرین قادر به تقبل مخارج عبور برای خود و خانواده شان برای زندگی در سرزمین نوین بودند. در برخی موارد، کاپیتان های کشتی ها دستمزدهای هنگفتی در عوض فروش قراردادهای خد متکاری برای مهاجرین فقیر، که نوکر ملزم به خدمت نامیده می شد ند، دریافت می

کردند. هر روشی، از وعده و وعیدهای غیر معقول گرفته تا آدم ربائی بکار برده می شد تا به اندازه لازم مسافر در کشتی پر شود. در موارد دیگر، هزینه های حمل و نقل و نگهداری توسط آژانسهای مستعمره چون کمپانی های خلیج ماساچوست یا ویرجینیا پرداخت می شد. در عوض نوکران ملزم به خدمت توافق میکردند که بعنوان کارگران مقاطعه کار به مدت بین ۴ تا ۷ سال برای این آژانس ها کار کنند. به این مستخدمین در پایان مدت قرار دادشان " مقرر آزادی " داده می شد که بعضی مواقع قطعه ای از زمین را نیز شامل میشد. حدود نیمی از مهاجرین که در مستعمرات جنوب نیو انگلند زندگی می کردند از طریق این سیستم وارد آمریکا شدند. گرچه بیشتر آنها برای مدت قرارداد ایستاده و خدمات خود را وفادارانه به اتمام رساندند ولی برخی نیز کارفرمای خود را رها کرده و فرار می کردند. با این حال، برخی از آنها در عاقبت قادر بودند به تهیه یک تکه زمین و یا قطعه ای کشاورزی، یا در مستعمراتی که در آن خدمت می کردند و یا در جاهای مجاور، برای خود تهیه کنند. هیچگونه عیبی به خانواده هایی که این چنین زندگی خود را تحت این سیستم نیمه اسارت در آمریکا آغاز نمودند وصل نمی شد. هر مستعمره ای برای خود، حتی رهبرانی داشتند که قبلاً نوکران ملزم به خدمت محسوب می شدند.

به یک استثناً بسیار مهم در این روند باید اشاره کرد: بردگان آفریقائی. اولین سیاهان در سال ۱۶۱۹ درست ۱۲ سال پس از تاسیس جیمز تاون (Jamestown) به ویرجینیا آورده شدند. در آغاز، بسیاری نوکران ملزم به خدمت محسوب می شدند که قادر بودند آزادی خود را بخرند. گرچه تا سال ۱۶۶۰، همگام با رشد مستعمرات جنوبی، نیاز به کارگران کشتزار نیز افزونی یافت و اداره و نهاد برده داری مشکل و مشکل تر شد و آفریقائی ها را دست و پا بسته به آمریکا می آوردند تا تمام عمر بعنوان برده اجباری کار کنند.

درحاشیه: راز پایدار آناسازی (Anasazi)

دهکده های سرخپوستان و " شهر های صخره ای " باستانی در میان دره های کوهستانی، کوره باریکهای کلرادو و نیومکزیکو نشانگر برخی از نخستین ساکنین آمریکای شمالی، آناسازی ها می باشند که واژه ایست ناواهو (Navajo) به معنای " قد یمیان." تا سال ۵۰۰ پس از میلاد، آناسازی ها برخی از نخستین دهکده های شناخته شده در جنوب غرب آمریکا را بر پا نهادند که در آن به شکار و کشت محصولات هم چون ذرت، کدو و لوبیا می پرداختند. آناسازی ها در طول قرنهای پیشرفت کرده و قادر به توسعه سدهای پیشرفته و سیستم های آبیاری شدند. سنت کوزه گری استادانه و بی نظیرشان، حکاکای بر مسکونات چند اتاقه پیچیده در لابلای کناره های خانه های صخره ای، که به نوع خود از برجسته ترین نقاط باستان شناسی آمریکای امروز است، از جمله مهارت های آنها بشمار می رود.

با این حال در قرن ۱۳، آنها محل های مسکونی را به همراه ظروف سفالین، ابزارآلات و حتی البسه خود را به شکلی که بنظر می رسید قصد برگشت دارند، رها کرده و ظاهراً از صحنه تاریخ ناپدید شدند. وطن آنها به مدت یک قرن تا ورود قبایل تازه ای چون ناواهو (Navajo) و یوت (Ute) و پس از آن مستعمره نشینان اسپانیائی و اروپائیان دیگر بدون سکنه باقی ماند. داستان آناسازی بطرز لاینحلی به محیط سخت و در عین حال زیبایی که آنها در آن زندگی می کردند مربوط می شود. در میان قرارگاههای اولیه گودالهای ساده ای بود که از خاک بیرون آمده بود و که بشکل عمارت هایی مذهبی و محلهای ملاقات و گردهمایی در آمده بود. نسل های بعدی تکنیک ها و روش های بنایی را جهت ساختن مکانها و عمارت های سنگی و مربع شکل بکار بردند. ولی دراماتیک ترین تغییر در سبک زندگی آناسازی ها -- به دلایلی که هنوز مشخص نیست -- همانا مهاجرت به کناره صخره ها و زیر نقاط تخت و مرتفع بود که در آنجا خانه های چند طبقه ای شگفت انگیزی بودند. آناسازی ها به شکل اشتراکی زندگی می کردند که در طی قرنهای آهسته آهسته شکل گرفته بود. آنها با افراد دیگر محلی و منطقه ای دادو ستد داشتند. علائم جنگ و زد و خورد بسیار اندک و ناچیزی نیز در بین آنها وجود داشت. گرچه آناسازیها رهبران مذهبی و غیره و همچنین هنرمندان زبردست خود را داشتند ولی تمایز طبقاتی یا اجتماعی در میان آنها کاملاً غیر محسوس بود.

انگیزه های اجتماعی و مذهبی بدون شک رل مهمی را در ساختن محل مسکونی صخره ای و ترک و واگذاری پایانی آنها داشت. ولی تلاش برای یافتن آذوقه در یک محیط بسیار دشوار احتمالاً بزرگترین عامل بود. همانطور که جمعیت فزونی می یافت، زارعین، نقاط بیشتری را تحت کشت گذاشتند، که خود باعث شد بسیاری از سکنه و جوامع محلی فقط زمین های حاشیه را کشت کنند. ولی آناسازی ها نتوانستند جلوی خسارت و زیان پیوسته که نتیجه استفاده دایم از زمینهای حاصل خیز بود بگیرند. تجزیه و تحلیل حلقه های درختان، برای مثال، حاکی بر این است که قحطی نهایی که ۲۳ سال از ۱۲۷۶ تا ۱۲۹۹ طول کشید نهایتاً باعث کوچ آخرین گروههای آناسازی برای همیشه شد.

گرچه آناسازی ها از خانه و کاشانه وطن های خود متفرق شدند، با اینحال ناپدید نشدند. میراث آنها در لابلای اسناد باستان شناسی مهمی که بر جای گذاشته، و نیز در میان هوپی (Hopi) ها، زونی (Zuni) و دیگر مردمان پوبلیو که اجداد آن هاستند باقی ماند.

دوشنبه، ۱۷ می ۲۰۱۰

www.esalat.org